

استفاده قرار می‌گیرد. جعفری معمولاً به صورت تر و خشک عرضه و مصرف می‌شود و فواید بسیاری نیز دارد. خواص جعفری: جعفری یک منبع بسیار خوب ویتامین A، ویتامین C و ویتامین K می‌باشد. به علاوه جعفری منبع غذایی خوبی از آهن و اسید فولیک است. جعفری شامل دو جزء خیلی مهم در ترکیب خود می‌باشد که موجب شده این سبزی نقشی بی‌همتا در سلامت انسان داشته باشد: روغن‌های فرار و فلاوونوئیدها. روغن‌های فرار: اولین جزء مهم موجود در جعفری، روغن‌های فرار می‌باشند. این روغن‌ها به نام روغن‌های ضروری یا اسانس‌های گیاهی نیز خوانده می‌شوند. از ترکیبات مهم این گروه می‌توان به میریستیسین (myristicin)، لیمونن (limonene)، آلفا توژن (alpha-thujene) و اوجنول (eugenol) اشاره کرد. با تغلیظ این مواد عصاره‌ای حاصل می‌شود که دارای خواص درمانی فوق‌العاده است. در مطالعات انسانی مشخص شده است که روغن‌های فرار موجود در جعفری مخصوصاً میریستیسین، از شکل‌گیری و تشکیل تومورها (مخصوصاً تومورهای ریه) جلوگیری می‌کنند. در تحقیقات دیگری مشخص شده است که فعالیت آنزیم گلوکوتاتیون S ترانسفراز را که مسئول پیشگیری از تخریب سلولی می‌باشد، تحریک می‌کند. از دیگر فعالیت این روغن‌ها این است که به خنثی کردن انواع مواد سرطانی مانند بنزوپیرن‌های موجود در دود سیگار و دود ناشی از زغال چوب کمک می‌کند. فلاوونوئیدها: دومین جزء مهم آن، فلاوونوئیدها می‌باشند. از ترکیبات مهم این گروه که در جعفری یافت می‌شود، می‌توان آپینین (apiin)، آپیجینین (apigenin)، کریسواربول (crisoeriol) و لوتولین (luteolin) را نام برد. **بایپرک، بایپرک (بازم)** = رقص جوره بی (یک مرد با لباس پیرکی و دیگر با لباس زن).

باج = باج خوراکی است که برای نوروژ در تاجیکستان (و بدخشان افغانستان) پخته می‌شود. مردم تاجیکستان در نوروژ کله پاچه گوسفند را با گندم می‌پزند و «باج» تهیه می‌کنند. سپس

باب شفرینخ = شکم پایان (Gastropoda) یکی از رده‌های جانوری از شاخه نرم‌تنان هستند. رده شکم‌پایان، پس از حشرات، از نظر تنوع بزرگترین رده جانوری است. به آن‌ها به این خاطر شکم‌پا گفته می‌شود که قسمت زیرین و نسبتاً طولانی بدن آن‌ها ماهیچه‌هایی قوی دارد که «راه رفتن» آن‌ها با همین ماهیچه‌ها انجام می‌شود. شکم‌پایان تنها نرم‌تنانی هستند که در خشکی هم زندگی می‌کنند. حلزون‌ها، لیسه‌ها، حلزون‌های زمین، انواع صدف‌های دریایی، و خارچسب‌ها از جانوران شناخته‌شده‌تر در رده شکم‌پایان هستند. جنس‌های نام‌برده هر یک هزاران گونه خاکزی و آبی دارند. تاریخ سنگواره‌ای شکم‌پایان به کامبرین پسین می‌رسد. در رده شکم‌پایان ۶۱۱ خانواده وجود دارد که ۲۰۲ خانواده منقرض شده و تنها از طریق بازمانده‌های سنگواره‌ها شناخته شده‌اند. امروزه بین ۶۰ هزار تا ۸۰ هزار گونه حلزون و لیسه زنده شناسایی شده‌اند. کالبدشناسی، رفتار، تغذیه، و تولید مثل شکم‌پایان، از گروه تا گروه، تفاوت‌های زیادی دارد و عمومیت دادن برخی ویژگی‌ها به همه آن‌ها مقداری دشوار است. جانوران شکم‌پا به‌طور کلی در زیر تن خود دارای ماهیچه‌های دراز و نیرومندی هستند که به کمک آن‌ها به‌آرامی جابجا می‌شوند. صدف شکم‌پایان، مانند دیگر نرم‌تنان، دارای یک پوشش نازک پروتئینی و آلی در بیرون است که در زیر آن لایه‌ستبری از کربنات کلسیم در شبکه‌ای نازک از پروتئین‌ها جا دارد. برپایه چگونگی چرخش پوسته شکم‌پایان به چپ یا راست، آن‌ها را می‌توان شناسایی و جدا نمود. به هر گونه بیشتر پوسته‌ها به‌سوی راست چرخش دارند. شکم‌پایان تنها نرم‌تنانی هستند که می‌توانند تن خود را درون پوسته ۱۸۰ درجه بچرخانند. **بابک** = جعفری (گیاه): جعفری نوعی سبزی خوراکی است که در انواع غذا و سوپ مورد

مهمانی گرفته و این غذا را با دیگران شریک می‌شوند. وپ؛ گوینت ات ژندم یکجا خه پیخین. حلیم. قاق مَبَس، رَفْد یا مَبسارح کُشَجک قَتیر نَف دَبک خه ژبن=گوشت و گندم که پخته میکنند. حلیم. باقلای خشک، نخود یا مشنگ را در داخل کوزه از طرف شب در تنور می‌گزارند تا صبح پخته شود؛ باج و بنداو= باج انداختن؛ باج پختاو= باج پختن.

باجک= چهارمغز، درخت چهارمغز(نام علمی: Juglans).

باجه= باجه، شوهرهای دو خواهر.

باد پنا= باد پنا(جیائیکه دم باد را بگیرد).

باد= باد.

بادر= ۱- بهادر، رزمنده؛ ۲- اسم خاص مذ؛ بادر، بادر بیک، بادر خون، بادر شاه.

بادوشک= دوشیدن دوباره کمی شیر بعد از دوشیدن اولی(برای اطفال).

بادوم= بادام، نام قشلاق در قریه سرچشمه ولسوالی شغنان.

بادے= کسیکه از خود راضی بنظر میرسد؛ برتری؛ بادے گرے= برتری کردن؛ بادے سیتاو= برتری شدن؛ بادے چ= برتری کردن.

بادیون= ادیان رومی و یا انیسون (نام علمی: Pimpinella anisum)

گیاهی با دانه‌های بسیار معطر است و بسیار شبیه به رازیانه که این گیاه در ایران کهن مورد استفاده های پزشکی و غذایی داشته است. در بین مردم سیستان مصرف زیادی دارد و به بادیون مشهور است و مورد علاقه و مصرف زیادی از دیرباز تا کنون داشته است و بخصوص در خمیر نان مخلوط و از آن استفاده میشود. بادیان رومی از تیره چتریان است و با دانه‌هایی سبز رنگ، گلابی شکل و کوچک که قسمت فوقانی آن نوک تیز بوده و پنج خط برجسته (ده شیار) بر روی آن کاملاً مشهود است. انیسون غالباً با دانه‌های هشت شیاره رازیانه اشتباه گرفته می‌شود. در صابون نیز از این گیاه استفاده می‌شود. انیسون گیاه چند ساله و بلند با برگ‌هایی دارای بریدگی‌های زیاد است و بومی مناطق مدیترانه است. میوه آن از دو بخش (فندقه) گلابی شکل تشکیل شده که هر

بخش آن دارای قسمت بیرونی سبز و قسمت داخلی کمی تیره‌است و بوئی تند و معطر دارد. وپ.

باد خورج= جای بیماری سرطان پوست یا اگرما در بدن.

باد دنداو= از دست دادن، رها دادن.

باد= سرطان پوست، اگرما.

باد-وابسک= گیاه برای درمان سرطان پوست یا اگرما.

بادینگک= هیزم خشک یا تراشه چوب که با آن آتش در میدهند.

بار ۱= بار، مرتبه؛ یکبارے نه پبببخت مو حال خَرهنگ؟= یکبار پرسان نکرد که حال من چطور است؟

بار ۲=۱- اجازه، رخصت؛ اجازه حضور نزد شاه یا امیر؛ ۲- خرچ دادن؛ قدیم اندپن پات ساین سالے یے پیذا یا ذو پیذا رعیت ارد خرچ داد= در قدیم پاد شاهان برای رعیت سال یکبار یا دو بار خرچ میدادند.

بار ۳- بار، معموله.

باربر= باربر، بارکش.

باربچ= تناب، ریسمان برای پیچاندن بار، معموله.

بارک= باریک.

بارکبش= بارکش.

بارگیر= بارکش.

بارنومه= بارنامه.

باروت= باروت.

بارون= باران.

بازار= بازار.

بازخاست= بازخواست.

بازرگون= بازارگان.

بازگبنت= بازگشت.

بازپچه ۱= اسم خاص. بازپچه.

بازپچه ۲= بازپچه(اشیای بازی).

بازے گهر= بازی گر.

بازے= بازی.

باستون= باستان.

باستونے= باستانی.

باشه گنجشک = سنگچشم پشت سرخ با نام علمی *Lanius collurio*، گنجشک سانی گوشتخوار از خانواده سنگچشمیان است. این پرنده در بیشتر مناطق اروپا و غرب آسیا به تولید مثل پرداخته و زمستانها را در نواحی گرمسیری آفریقا میگذراند. سنگچشم پشت سرخ از جمله پرندگان مهاجر به بریتانیای کبیر است اما از آنجا که دیگر زاد و ولد این پرنده در آن کشور مشاهده نشده آن را جزء گونه‌های انقراض یافته بریتانیا به شمار آورده و در طرح «اقدام برای تنوع زیستی»، پرنده‌ای محافظت شده نامگذارش کرده‌اند. در عین حال انجمن سلطنتی حفاظت از پرندگان بریتانیا در سپتامبر ۲۰۱۰ اعلام نمود که یک جفت از این پرنده در مکانی مخفی در دارتمور جوجه‌آوری کرده‌اند که نخستین مورد در نوع خود از ۱۹۷۰ تا این زمان به شمار می‌رود. مشخصات: سنگچشم پشت سرخ بین ۱۶ تا ۱۸ سانتی‌متر طول دارد. پرنده نر دارای پرهایی سرخ‌رنگ در ناحیه بالایی بدن بوده و سری خاکستری‌رنگ دارد که نوار سیاه‌رنگی از میان چشمانش می‌گذرد. پره‌های زیرین بدن پرنده صورتی‌کمرنگ بوده و دم آن نقوشی سیاه و سفید دارد. پرندگان ماده و پرندگان جوان دارای پرهایی قهوه‌ای با خطوطی موجی شکل در قسمت بالای بدن بوده و پره‌های پایین بدنشان نخودی رنگ است که آنها نیز خطوطی موجی شکل دارند. تغذیه: این پرنده گوشتخوار بوده و از حشرات درشت، پرندگان کوچک، قورباغه، جوندگان و مارمولک تغذیه می‌کند. او نیز همچون دیگر سنگچشمان برای گرفتن شکار خود از ارتفاع به پایین آمده و پس از گرفتن آن، صیدهای خود را بر تیغ گیاهان یا تیزی سیم‌های خاردار که نقش گنجه خوراک را برای او دارند آویزان می‌کند. زاد و ولد: سنگچشم پشت سرخ در زمین‌های باز کشت شده‌ای که در آنها درخت زایلک و نسترن وجود داشته باشد به تولید مثل می‌پردازد. وپ.

باشه = باشه (پرنده)، پیغو (پیغو) (نام علمی: *Accipiter brevipes*) پرنده شکاری کوچکی از خانواده قوشیان است. پیغو در مناطق جنگلی

بالکان و یونان تا شرق روسیه تخم‌گذاری می‌کند و برای زمستان‌گذرانی به نواحی جنوبی‌تر از مصر تا غرب ایران مهاجرت می‌کند. مهاجرت پیغو در دسته‌های بزرگ انجام می‌شود. پیغو بر روی درختان لانه‌سازی می‌کند و ۳ تا ۵ تخم می‌گذارد. از پرندگان کوچک، حشرات و مارمولکها تغذیه می‌کند و در شکار بر عنصر غافل‌گیری تکیه دارد. این پرنده یک شکارچی کوچک با بال‌های پهن کوتاه و دم دراز است، ویژگی‌هایی که برای مانور در میان درختان مناسبند. پیغو شباهت زیادی به قرقی دارد و ماده آن را به دشواری می‌توان از ماده قرقی تشخیص داد. دمش کوتاه‌تر، و بال‌هایش درازتر و نوک‌تیزتر از قرقی است و همین آن را ظاهری شاهین‌مانند می‌بخشد. طول بدن پیغوی نر ۳۰ تا ۳۷ سانتیمتر و فاصله انتهای دو بالش ۶۳ تا ۷۶ سانتی‌متر دارد. ماده‌ها بزرگ‌ترند اما اختلاف اندازه دو جنس در حد قرقی نیست. سطح زیرین بال‌ها سفید، نوک بال‌ها سیاه و رنگ چشم وی همچون دیگر پرندگان این خانواده کاملاً زرد نیست بلکه به قهوه‌ای و قرمز می‌گراید. سطح پشتی پرنده نر خاکستری سربی و پرنده ماده خاکستری ذغالی است. وپ.

باشی = باشی، سردار، رئیس.

باطل = باطل.

باطله = باطله.

باغ = باغ.

باغی - فراد = برادر از طرف پدر یا مادر.

باغی - یخ = خواهر از طرف پدر یا مادر.

باقی = باقیمانده.

باقی = باقی.

بالین = بالین؛ پوبساک بنسفاو تیر خو پی بیر وپدین خو سافخین = پوشاک ایکه در زیر خود هموار میکنند و می‌خابند.

بالغ = بالغ؛ غهخ ات غده بند وپف سینت و سال اس ۱۴ پی تیر خه قد = دختر و بچه ایکه سن و سال شان از ۱۴ بالا باشد.

بالقه = چکش.

باور دره = باور دره (در قشلاق دریف "درپف" شغنان).

باور: باور چیداو = باور کردن.

بای ۱ = بای، سرمایه دار.

بای ۲ = سوراخ کلان در سنگ یا کوه؛ بَنجین پن ار بای درون اَریخ = گاو ها (نر) در زیر سوراخ کوه نشسته اند.

باینجون = ۱- گوجه فرنگی یا بادنجان رومی (نام علمی: *Solanum lycopersicum*) یکی از سبزیجات و با میوه‌ای سرخ‌رنگ و خوش‌بو و آبدار است. این گیاه بومی آمریکای جنوبی و مرکزی است که طی دوره استعماری اسپانیا به سایر نقاط جهان منتقل شد. انواع مختلف این گیاه امروزه در سراسر جهان پرورش داده می‌شود. البته «گوجه فرنگی» از نظر علم باغبانی و نداشتن هسته در دسته سبزیجات محسوب می‌شود. با وجود این که گوجه فرنگی در علم گیاه‌شناسی یک میوه تلقی می‌شود، در علم کشاورزی اغلب به‌عنوان تره‌بار (سبزیجات) شناخته می‌شود. گوجه فرنگی به تیره بادنجانیان تعلق دارد و از گیاهان چندساله است. به علت اهمیت اقتصادی، این گیاه موضوع تحقیق و پژوهش‌های بسیاری قرار دارد و در علم ژنتیک به‌عنوان یکی از گیاهان الگو شناخته می‌شود. تحقیقات انجام‌شده بر این گیاه در سال ۱۹۹۰ به تولید نخستین نوع تراریخته مجاز برای مصرف و تجارت در ایالات متحده آمریکا انجامید. گوجه فرنگی سرشار از ویتامین سی و لیکوپن است. این میوه امروزه به روش‌های مختلفی، به‌طور خام یا به‌عنوان یکی از مواد لازم برای تهیه غذا، انواع سس و نوشیدنی مصرف می‌شود و بخش مهمی از رژیم غذایی مردم بسیاری از کشورها را تشکیل می‌دهد. کشت و پرورش این گیاه به‌طور کلی، مساحتی حدود سه میلیون هکتار را به خود اختصاص داده‌است، که نزدیک یک‌سوم کل مساحت مختص به کشت تره‌بار در جهان است؛ ۲- تتر-باینجون = بادنجان (بادنجان سیاه) یا بادمجان (در گویش عادی) گیاهی خوراکی از تیره بادنجانیان است. به نظر می‌رسد که این گیاه بومی هندوستان بوده‌است. این گیاه در تمام مناطق گرمسیری و نیمه گرمسیری رشد می‌کند.

ارتفاع آن به ۴۰ تا ۱۵۰ سانتی‌متر نیز می‌رسد. وپ.

ببر = ببر (نام علمی: *Panthera Tigris*) بزرگترین جانور از تیره گربه‌سانان و بومی آسیا است که طول بدن آن به ۷/۲ تا ۳ متر و وزن آن به ۳۰۶ کیلوگرم می‌رسد. مهم‌ترین مشخصه این جانور، خط‌های عمودی تیره روی خز قرمز- نارنجی آن است که در ناحیه زیرین روشن‌تر است. این جانور دارای بدنی عضلانی و پاهایی بسیار نیرومند است. بدن ببر دارای موهای بلند و براق به رنگ نارنجی، همراه با خط‌های سیاه عمودی می‌باشد. جثه ببرهای نر بزرگتر از ببرهای ماده است و همچنین موهای روی گونه ببر نر بلندتر از ببر ماده می‌باشد. دندان‌های ببر بسیار قوی است و دندان نیش در میان جانوران خشکی بلندترین است. طول تاج دندان ببر به ۷۴/۵ میلی‌متر و گاهی تا ۹۰ میلی‌متر می‌رسد. در باغ وحش ببرها معمولاً بین ۱۰-۱۵ سال عمر می‌کنند که البته از نظر دنیای وحشی در قفس تا ۲۰ عمر می‌کنند. این جانور برای خود قلمرو تعیین می‌کند و عموماً اجتماعی و تنها است (به این معنی که به صورت مستقل زندگی می‌کند اما گاهی مجردهای آن‌ها در یک منطقه یا حتی لانه زندگی می‌کنند). لازم است تا محیط زندگی ببر فضای بزرگی باشد تا نیازهای شکار آن را برطرف کند این خلق ببرها باعث شده تا در مناطق پرجمعیت، آن‌ها با انسان دچار مشکلات جدی شوند. وپ.

ببرون، قنابوخ = تکه ساخت بدخشان افغانستان.

بُت = بت، مجسمه.

بجارك = محل نگهداری لینیات در ایلاق.

بجازگ = کعام، پوزه بند، پتقوز بند.

بجایکے، بُنجاکے = محلی، بومی، همیشه، در یکجا بدون حرکت.

بچورے = زیر بغل (کتاب در زیر بغل گرفتن).

بجیسک = سوخته.

بجیسک = کنده درخت، کنده ایکه بعد از قطع کردن درخت می‌ماند.

بجین دُون = کثافت دان.

بجین دُونے = کثافت دانی.

بُجین = کثافت؛ خاک بستر حیوانات.
 بُخُج = بزُخ، نام قشلاق در قریه بهشار شغنان.
 بُخُغْک = احساساتی، بد قهر.
 بُحُق = ایستاده.
 بُحِین = نمکی.
 بُحِیک، بُزِیک = کلوخ شکن چوبی.
 بُج، بُجْهک = بز (نر)، فُج.
 بُچْچَه = صدا دادن بز.
 بُچْک = شاخچه.
 بُجْ-کُریج = جای ذبح حیوانات (چوب بین دو ستون خانه).
 بچْگله = بچه ها.
 بچْه دُون = بچه دان، رحم، زهدان.
 بچْه عَر = شوخ، مزاقی، زرنگ (بیشتر اوقات در کودک).
 بچْه = بچه.
 بچْین = در وقت اظهار گپی با همسال.
 بُخ، بُخْ = بچه، چوجه.
 بُخْ-بله = بچه ها.
 بُخْ-بله دار = فامیلی، بچه دار.
 بُخْ بُوست = لاشه بز یا گوسفند بدون سر، پوست و دل و جگر؛ قدیم اندپن خببے طلهپت خه سَت، بُخْ بُوست بِن خو قْتے = در قدیم وقتیکه برای خواستگاری میرفتند، همراهی خود "بُخْ بُوست" میبردند.
 بُخْ، بُخْک = جن، روح ناپاک.
 بخار = بخار.
 بخارے = بخاری.
 بخت = بخت، نصیب، قسمت.
 بُختاک = جوان، بالغ.
 بُختْک = تب و لرزه.
 بُختیار = بختیار، خوشبخت، نیک بخت.
 بُخْج = چسپیدن، مزاحم.
 بُخْبِش = بخشش.
 بُخْمَل = بخمل (مخمل).
 بُخِیل = بخیل.
 بُخِیه = بخیه، دوخت با آجیده های دراز و طولانی. دَخ.
 بد لَهْفَج = بد لب، کج لب.
 بد-بِد.

بدرُو، بدررو = الحان، همان لحظه رفتن.
 بدبُخْے = بدخشی.
 بَدَل = بدل، نا بکار، بی ارزش؛ ~ پول = پول بدل.
 بَدَلْجُوم = بد افسار، اسپه که بمشکل افسار در دهن آن انداخته میشود.
 بَدْمَک = خرگوش بی دم یا پایکا پستانداری کوچک با پاهایی بسیار کوچک، گوش های گرد و بدون دم است. ۳۰ گونه مختلف خرگوش بی دم شناسایی شده که همگی آنها در خانواده Ochotonidae از راسته خرگوش سانان قرار می گیرند. غذای آنها مانند سایر خرگوش ها علف و سایر گیاهان است. پایکاها در طول تابستان و پاییز علفهای خشک را جمع آوری کرده در خانه های زیرزمینی انبار می کنند و سپس در طول زمستانهای بلند این غذاها را مصرف می کنند. محل زندگی این حیوانات در نواحی سردسیر آسیا، آمریکای شمالی و اروپای شرقی است. نام پایکا هم از زبان تونغوزی (اهالی سیبری) گرفته شده است. خرگوش بی دم افغانی (Ochotona rufescens) یکی از گونه های آنها است و پ.
 بَدُوخْ = توت میده یا علف برای گاو میش میدهند تا به راحتی آنرا بدوشند.
 بَدِیْقْدَاو = بسته شدن، بسته کردن.
 بر پا چیداو = ایجاد کردن، بنیاد گذاشتن.
 بر-جهنْدُم = خیر است، چی کنی، هیچ چیز کرده نمی توانی.
 بر ۱ = بحر.
 بر ۲ = قفس سینه، دامنه کوه.
 بر ۳ = صدا کردن گاو ها در وقت قلبه.
 برابر = برابر.
 برار چیداو = کامیاب شدن، موفقیت بدست آوردن.
 برآت، برآتے = فرمان جمع آوری پول یا مال از مردم.
 برآت، برهات = راحت، دلپذیر.
 برآمد = مصرف، هزینه.
 بربند = تسمه زین اسپ (تسمه پیشروی اسپ تا زین بطرف بالا رفتن به عقب نرود).
 بر-به-بر = غالمغال، جنجال.
 برپاگر = بنیانگذار.

بُرَتَاو = بر-بر (بقه).
بُرْتَنپچک = پیچ و خم، گپیج شده، گره کور.
بُرَج = دیوار.
بُرْدَابَنَت = تحمل، حوصله.
بُرْدَه = برده، کنیز، غلام.
بُرُزْدَاو = لزدین.
بُرُزُو = برزو (شغنائی)، نواسه رستم، پسر سهراب.
بُرُزَه-بُرُز، بُرُزَسْت = لرزه اعصاب.
بُرُزَسْت: بُرُزَسْت چیداو = مو شقی: مو به تن سیخ شدن؛ مو شقی به برجسته شدن محل رویش مو در سطح پوست فرد اشاره دارد و معمولاً هنگامی که یک فرد تجارب قوی و احساسات شدید مانند ترس و شادی و سرخوشی یا انگیزگی جنسی را تجربه می‌کند، رخ می‌دهد. اصطلاح پزشکی این موضوع *cutis anserina* یا *horripilation* است. ایجاد این نوع برجستگی بر روی پوست در انسان تحت استرس است که به عنوان یک پاسخ تحریکی در نظر گرفته می‌شود و احتمالاً ریشه در ویژگی‌های تکاملی نوع بشر دارد. یک امکان محتمل برای آن این است که با افزایش مقدار هوای به دام افتاده در سطح بیرونی پوست مملو از موی نیاکان بشر عاملی برای بزرگتر و تهاجمی تر به نظر رسیدن آنها برای ترساندن شکار چیان بوده است. وپ.
بُرُزین = پیچ و خم، گپیج شده.
بُرُش = بُرُش نان.
بُرُغَه دَخ = تپله.
بُرُک = باریک.
بُرُگُخ، کِرُخ = حجره، اتاق.
بُرُگَبَنَت ۱ = برگشت.
بُرُگَبَنَت ۲ = برگشت دوباره بیماری تب.
بُرُگَبَنَتَه = برگشته.
بُرُم دُند، بَرَهَم دُند = حذف کردن، محو کردن.
بُرُمه = برمه (آلت نجاری).
بُرُنَج ۱ = برنج (آهن).
بُرُنَج ۲ = برنج (غله).
بُرُنُزْدَاو = گرداندن، دور دادن.
بُرُوت = بروت.
بُرُوچک = ناله گرگ.

بُرُوَهَن = ناله گرگ.
بُرُد-بِنَت = نوع تلقان، تلخان.
بُرُز (Potentilla) = گیاه نقره‌یی، گیاه پنجه‌یی، پنج انگشت.
بُرُئِبَتَاو = نوشیدن.
بُرُئوداو = توقف دادن شیرمادر برای کودک.
بُرُیه = یک قطعه کلان گوشت نرم.
بُرُیُون = بریان (گندم بریان شده).
بُرُزایت = دارایی، اموال، حالت، ارزش.
بُرُزِدِل = بز دل.
بُرُزِدِل = مزاحم، شله‌گی زیاد.
بُرُزِرگ = بزرگ.
بُرُزِغَرَمِے، بُرُزِغَرَمِن = مریضی، لاغر.
بُرُزَم = بزم، خوشی.
بُرُزَم = خوشی.
بُرُزَمَه = بیماری لکوپلاکیا دهان، زبان و لثه.
بُرُزَمَه = تبخال، آبله.
بُرُزِداو = بندکردن، داخل کردن (بردن چهار پایان به آغل).
بُرُزِدِغُ دَهْدَاو = دویدن.
بُرُزِغَت = قد پخش.
بُرُزِپَنَتَاو = تکاندن.
بُرُزِپَهَر = لگد با پای.
بُرُزِستار = بستار، فلان، نام معلوم.
بُرُزِستره = بستره.
بُرُزِستَرَاو = لمس کردن، دست زدن.
بُرُزِسَمِل ۱ = لاشه حیوان بدون سر.
بُرُزِسَمِل ۲ = زخم آبله دار.
بُرُش = پستان.
بُرُش = آله تناسلی (از اطفال).
بُرُشُق = جراب بدون رنگ از پشم سفید و بی کیفیت (بیشتر از پشم گرگ).
بُرُشکَه = بشکه.
بُرُشْمُنْدَک دَهْد = مالش دادن (چشمان).
بُرُشَهِنْد = خوب.
بُرُش = فربه، چاق، اندام کلان.
بُرُشْتُون = ران.
بُرُشچُون = ظرف سفالی، قسمت شکستگی ظرف سفالی.
بُرُشچیداو = ریختن (مثال: آش از دیک کشیدن).

بُرُزِست: بُرُزَسْت چیداو = مو شقی: مو به تن سیخ شدن؛ مو شقی به برجسته شدن محل رویش مو در سطح پوست فرد اشاره دارد و معمولاً هنگامی که یک فرد تجارب قوی و احساسات شدید مانند ترس و شادی و سرخوشی یا انگیزگی جنسی را تجربه می‌کند، رخ می‌دهد. اصطلاح پزشکی این موضوع *cutis anserina* یا *horripilation* است. ایجاد این نوع برجستگی بر روی پوست در انسان تحت استرس است که به عنوان یک پاسخ تحریکی در نظر گرفته می‌شود و احتمالاً ریشه در ویژگی‌های تکاملی نوع بشر دارد. یک امکان محتمل برای آن این است که با افزایش مقدار هوای به دام افتاده در سطح بیرونی پوست مملو از موی نیاکان بشر عاملی برای بزرگتر و تهاجمی تر به نظر رسیدن آنها برای ترساندن شکار چیان بوده است. وپ.
بُرُزین = پیچ و خم، گپیج شده.
بُرُش = بُرُش نان.
بُرُغَه دَخ = تپله.
بُرُک = باریک.
بُرُگُخ، کِرُخ = حجره، اتاق.
بُرُگَبَنَت ۱ = برگشت.
بُرُگَبَنَت ۲ = برگشت دوباره بیماری تب.
بُرُگَبَنَتَه = برگشته.
بُرُم دُند، بَرَهَم دُند = حذف کردن، محو کردن.
بُرُمه = برمه (آلت نجاری).
بُرُنَج ۱ = برنج (آهن).
بُرُنَج ۲ = برنج (غله).
بُرُنُزْدَاو = گرداندن، دور دادن.
بُرُوت = بروت.
بُرُوچک = ناله گرگ.

پَبْنِکِنْد = سنگ، سنگ فرش.

بِضَاعَت = بضاعت.

بَعْضِے = بعضی.

بُغْجَه = دستمال کلان برای انتقال اشیای ضروری.

بَغْدَاو = وزوز (صدای حشرات).

بُغْرَا۱ = خوک نر.

بُغْرَا۲ = نام پادشاه خوارزم.

بُغْض = حامله دار.

بَغْل = بغل.

بُغْمَه = مرض حیوانی.

بَغْهِنَک = سوسک، قانغوزک.

بَغْیَر = شاید، امکان دارد.

بَغْیَت = حسود، طعنه زن.

بُق (مذ.)، ۱، بُق (مث.) = کلوله؛ بُق چارک = مرد

کلوله؛ بُق ژیر = سنگ کلوله.

بُق ۲ = تپه.

بُق ۳ = حیوانات ایکه خود بخود میمیرند و حرام

میشوند.

بُکَس، بُکْخَک = بکس پول و اسناد.

بُکَسِیر = بُکَسِیر، موتر خراب را انتقال میدهد.

بُکَل، (بُکَل نُوْبِهِنْد) = شیشک، گاو یکساله.

بُگ = لی خرمن.

بُل هوس = نا پایدار، خاصیت هوایی.

بُل = برگرداند، دور دادن گاو.

بَلَا = بلا.

بُلَاد، بِلَاد = تهداب.

بُلْجوبِت، بَد لْجوبِت = زشت، ترسناک.

بُلْخَک = قُتْقَتْک.

بُلْخَے - دَار بِن، بُلْخَے = نوع تیشه ساخت

بُلْخ.

بُلْدَاق، ~ چیداو، ~ سِتاو = سقوط، سقوط کردن،

سقوط شدن.

بُلْدَمْجَے = بنداز برای بز ها.

بُلْدوزَر = بولدوزر.

بُلْغَار = پوست بلغار.

بُلْغَچ (بُقْکِبِن ار خُبْپَه) = دانه های کلوله در

دلد. بُلْغَم = بلغم.

بُلْفَتَه = بیکار، بیهوده، یاره.

بُلْفَتَه = بیهوده، بی ارزش.

بُلْفِیس، بُلْفِیسْت = دفعتا، غیر منتظره، سهوا.

بِلْقَسْت وِیر قِداو = جوش خوردن.

بُلْک، بُلْوک = بلکوک (قطعه نظامی).

بُلْکُون = بالکن.

بُلْمُج، بُلْمُج = نرم کردن تنباکو یا توت با مالیدن

در کف دست، سودا، دارایی.

بُلْوا = بلوا، شورش، دعوا.

بُلْور = بلور، کریستال، آبگینه.

بُلْول (جگر بست قارج) = قرمزی نارنجی، نوله

پمپ هوای آهنگر.

بُلْولْک = کوزه خورد با نوله و دسته.

بُلِیسْک = حشره مورچه گیر در مرحله زندگی

لاور (آسیابانک، antlion).

بُلِیسْک = گرد باد.

بُلِینْگ، بَق ات بُلِینْگ = هر رقم، هر چیز،

مختلف.

بَم = صدای ضخیم از رباب.

بُن خُلُق، بُن خُلُقْت نِیسْتاو = چمباتمه، چمباتمه

نشستن (زدن).

بُن گُج: بُن گُج نِیسْتاو = چمباتمه: چمباتمه

نشستن (چمباتمه نوعی نشستن است که در آن کف

پا را بر زمین می گذارند و زانوها را در بغل

می گیرند. در زبان فارسی به آن چنک و چمبک

نیز گفته می شود. بنا به فرهنگ دهخدا «چنک»

یا «چمبک»، شیوه ای از نشستن است که در آن

کف هر دو پا بر زمین گذاشته می شود.

چمباتمه زدن یا زانو در بغل گرفتن، به ویژه اگر با

گذاشتن سر بر روی زانوها باشد یکی از

وضعیت های نشسته در زبان بدن (تن گفتار) است

که بیانگر غم و اندوه است. چمباتمه در اصل یک

جمله امری ترکی است و اصل آن "چنبا تما" یا

بعبارت صحیح تر "چُن بَتما!" می باشد به معنای

"برگرد تا آلوده نشوی!" می باشد. این نشستن

معمولا هنگام "دستشویی کردن" یا همان قضای

حاجت می باشد و به این دلیل به این نوع نشستن

چمباتمه می گویند. و پ.)؛ یه پش پگل تے بُن گُج

نیسَخ = آن پشک در لبه بام چمباتمه نشسته است.

بُن = ۱- ریشه؛ ۲- ته، زیر؛ و پد ~ = ریشه

درخت؛ کوه ~ = زیر کوه.

بُلْغَچِبْک، بُلْغَچَک، شَخ. بُلْغَچِبْک، بْجوی.

غُلْغَچِبْک، غُلْغَچِبْک = قُتْقَتْک؛ یو اس بُلْغَچِبْک

بناج ذئرت = او از قتقتک میترسد؛ بلغاچبئک
چ. = قتقتک دادن؛ بلغاچبئک مو مهک، وُز
بَلْحک سأم = مرا قتقتک نده، که قتقتک میشوم؛
بجوی. غلغاچبئ س = قتقتک ش.م. بَلْحک،
گلگچک.

بناکھف-اند، بنا کھفت = دفعتا، ناگهان، غیر
منتظره.

بنت = بنت.

بئخون = رئیس خانواده، پشتیبان فامیل.

بند = بند؛ بے بند اس کتاب تے بنای = یک بند از
کتاب بخوان؛ قانونے اساسے بند اند اک دسگه
جزا نست = در بند قانون اساسی ناقسم جزا نیست؛
بابے اول ات، بندے سببومے قانونے اساسے =
باب اول بند سوم قانون اساسی.

بندر- فرریج، بندر- بئکن = گذشتن غیر قانونی
از بندر، گریزی، خیانت بوطن.

بندر = بندر.

بندک دھرد = نقرس، داءالمفاصل یا بیماری
ثروتمندان نوعی بیماری است که در اثر افزایش
مداوم میزان اسید اوریک بدن به وجود می آید و
سبب علائمی از جمله تورم، حملات التهاب،
آرتروز حاد، داغ شدن و قرمزی مفاصل بدن و یا
توفوس و سنگ کلیه می شود. ورم مفاصل همراه
با سوزش، التهاب و قرمزی معمولاً از
ویژگی های آن است. مفصل متاتارسوفالانژیال
در ابتدای شست پا متداول ترین ناحیه ابتلا به این
بیماری است (حدود ۵۰٪ از موارد را شامل
می شود). با این حال، این بیماری می تواند در
قالب توفوس، سنگ کلیه، یا نروپاتی اسید
اوریک نیز ظاهر شود. عامل این بیماری افزایش
میزان اسید اوریک در خون است و اسید اوریک
باعث ایجاد کریستال می شود، و کریستال ها در
مفاصل، تاندون ها و بافت های اطراف رسوب
می کند. در صورت مشاهده این کریستال های
خاص در مایع مفصلی، از ابتلا به این بیماری
اطمینان حاصل می شود. درمان با داروهای ضد
التهاب غیر استروئیدی (NSAID)، استروئید، یا
کلشیسین باعث بهبود سندرم های بیماری می شود.
پس از اینکه حمله حاد این بیماری فروکش کرد،
میزان اسید اوریک را معمولاً با ایجاد تغییراتی

در سبک زندگی کاهش می دهند، و در مواردی
که حملات پیاپی وجود دارد، با مصرف
آلپورینول یا پروبنسید از افزایش آن جلوگیری
می کنند. مصرف چربی و کلسترول زیاد نیز
باعث شیوع درد در مفاصل بدن می شود.

بندہ = بنده، غلام، نوکر، برده.

بندے بون = نگهبان زندان.

بندے خونه = بندی خانه، زندان.

بندے = بندی، زندانی؛ بے گناه آدم ته بندے نه
سود = آدم بی گناه بندی نمیشود.

بئفشه = ب. گل پامچال، بئفشه (نام علمی:
Viola) نام نوعی گل است از تیره بئفشگان که
بیشتر در نواحی معتدل جهان یافت می شود. گلی
است با ساقه ای کوتاه و رنگ آن بئفش، یا ترکیبی
از زرد و بئفش است. این گیاه دارای خواص
درمانی و پزشکی است که در قدیم ساختن
بلور افشار از آن رایج بوده است. بئفشه به هیچ وجه
گرما را دوست ندارد و با گرم شدن دمای هوا
شروع به پژمرده شدن و مردن می کند. وپ؛ اسم
خاص مٹ؛ بئفشه.

بئکینئک = شاخه، جوانه.

بئگ = بنگ، حشیش یا چرس (انگلیسی:
hashish) ماده ای است که از انگم گیاه شاهدانه به
دست می آید. تفاوت حشیش با ماری جوانا در این
است که ماری جوانا از برگ و گل خشک شده
گیاه شاهدانه حاصل می شود. نام های دیگر: بئگ،
سیگاری، پنیر. بئگ: به سرشاخه های گل دار یا
بهمیوه نشسته و خشک شده بوته شاهدانه هم
می گویند. چرس: حشیشی که از رزین آماده شده
از سرشاخه های گل دار و به میوه نشسته گیاه بالغ
شاهدانه تهیه می شود و از انواع دیگر آن مرغوب
تر است وپ.

بئگک، بئگک = کره خر نر، کره خر ماده.

بئنه = خانه، فامیلی، در (دروازه).

بئنستاو = گم کردن.

بوت- بئپهر = لگد با بوت.

بودجه = بودجه.

بورج = سنگ، سنگفرش.

بوز = بوز؛ بوز قارج = اسپ بوز، اسپ تندرو.

بوستون = بوستان

بُوک = ماسه، خرده سنگ، سنگ ریزه (در وقت دیوار کردن، برای ثابت نگه داشتن سنگ کلان، سنگ ریزه را در زیر آن میگذارند).

بوم = جغد (بوف، بوم) نام پرنده‌ای شکاری است از راسته بوف سانان، که دارای قدرت شنوایی و بینایی بسیار بالایی است. جغدها در همه قاره‌ها به استثناء جنوبگان مشاهده شده‌اند. جغد پرنده‌ای سودمندی است زیرا خوراکش انواع موش است و در شکاف‌های تنه درختان و آشیانه‌های متروک زاغان لانه می‌گذارد. جغدها معمولاً شب‌رو و پگام‌رو هستند یعنی هنگام پگاه و شفق از لانه بیرون آمده و شکار می‌کنند و دی ان ای آنها به خفاش‌ها شباهت بالایی دارد. کوچکترین جغد جغد کوتوله آمریکای شمالی می‌باشد که طول آن فقط ۱۵ سانتیمتر یعنی به بزرگی یک گنجشک است. تخم جغد همیشه به فاصله چند روز می‌شکند و نوزاد به دنیا می‌آید. نقش و رنگ پرهای جغدها حالت استتاری دارند تا به هنگام استراحت روزانه‌شان از مزاحمت‌ها بکاهند. جغدی به نام اشوزوشت در اسطوره‌های ایرانی نقش زیادی در یاری نیروی خوبی دارد. واژه جغد از زبان سغدی وارد فارسی شده است و اصل سغدی آن چغوت است. در متون فارسی واژه‌های مترادف دیگری که برای جغد به کار رفته عبارت است از: بوف، بوم، بهمن مرغ، کوف، یوف، گول، چغد، چغو، گُنگر، کوچ، کوچ. پسک. پیش. کوکن. کگران. کوال. نهام. نهار. بیقوچ، بیقوش. بایقوش، قوش. سار. به گونه‌های بزرگ‌جثه از جغد در قدیم خرکوف می‌گفتند. رابط شماری جغد، بهله است و برای نمونه گفته می‌شود «به دام افتادن یک بهله جغد» یا «آزادسازی سه بهله جغد». (بهله در اصل به معنی دستکشی است که باز دارها به دست می‌کنند. وپ).

بون = یک مشت آرد.

بوه = نیتی در شروع کار فزیک.

بوی گَنک = لارو پروانه؛ ~ دے اس ترمرخ اند نَبَسْتاید، درختین پهرک ته خیرت = لارو پرانه بعد از برآمدن از تخم، برگ درختان میخورد.

بویداق = مجرد.

به- سامون = آرام.

به لاغث = مزاق، شوخی.

به مونایی، **به مونایی** = متلیکه، مانند، چونکه **به پیله**، **به لیله** = اندک-اندک، کمی.

به: چیداو، **بهه: چیداو** = بوسه: بوسه کردن؛ قدیم اندبن، پیر ات خلیفه دست تے به چود = در قدیم دست های پیر و خلیفه را می بوسیدند.

به = به، **با**، **خوب**؛ **به هُنر** = با هنر؛ **به مزه** = به مزه، **به نوم** = با نام؛ **به زیب** = به زیب.

بُهار = ۱- بهار (فصل سال)؛ ۲- اسم خاص مذ؛ نو بهار، گل بهار.

بهت = حلوا.

بهر ۱ = عرض (پلاس، گلیم، قالین)؛ **بَسوِچ** اند وے **بهر چس ات غهخ اند وَم اندوم (متل)** = از کرباس عرض آنرا ببین و از دختر اندامش (متل).

بهر ۲ = ثمر؛ **بهر دُنداو** = ثمر دادن؛ اسید ته ته یم مون بهر نید = امثال این درخت سیب ثمر میدهد.

بهر تهنگ = برتنگ، نام قشلاق در ناحیه روشن تاجیکستان.

بهس: بهس چیداو = بس: بس کردن.

بهین = حصه، بخش.

به ماد-گل، **به ماد-گلک** = گل دم اسپ صحرائی

بهند ۱، **بند** = مفصل.

بهند ۲ = بند (بند آب).

بهند ۳ = بند، تناب، ریسمان.

بهند ۴: **بهند دُنداو** = بند زدن.

بود = تارپشمی که با آن پارچه، گلیم یا پلاس مییافند.

بویش = ترش روی، اخمو، بد روی.

بویش = قهر.

بوم، **در ات بوم** = پُندیده، باد دادن.

بومک = رف، طاقچه برای نگهداری لوازم خانه.

بون ۱ = قسمت کلمات مغلق مانند باغبون = باغبان، خدارج بون = آسیاب بان.

بون ۲ = ریش.

بونک = بانک.

بونه = بهانه.

بوی امبهر = کاکوتی (گیاه از نوع نعنا).

بوی وابنسک = (*Anaphalis rose-alba*) یا نام گلی از سرده کاسنیان (نام علمی Asteraceae): یا مرکبان (*Compositae*) تیره‌ای از میناسانان

(Asterales) با گل آذین کپه و پراکندگی گسترده در جهان است. کاسنیان گیاهانی آوندی و گلدار و دولپه‌ای هستند. تیره گل مینا یا تیره کاسنی یا تیره مرکبیا یا تیره اسطراطیقوس یا تیره گل آفتابگردان یا تیره آستراسه (Asteraceae) یا تیره کومپوزیته (Compositae) نام‌های دیگر این تیره هستند. بسیاری از گیاهان تیره کاسنیان علفی بوده ولی تعداد قابل توجهی از آنها به صورت بوته، پیچان یا درخت هستند. گیاهان این تیره در تمام جهان پراکندگی دارند. آنها به ویژه در مناطق گرمسیری و نیمه گرمسیری (به ویژه آمریکای مرکزی، شرق برزیل، مدیترانه، بخش لوانت خاورمیانه، جنوب آفریقا، آسیای مرکزی و جنوب غربی چین) بسیار زیاد هستند. از گیاهان تیره کاسنی، فراورده‌هایی حاصل می‌شود که اهمیت اقتصادی دارند؛ مثل روغن‌های آشپزی، تخم آفتابگردان، کنگر فرنگی، مواد شیرین‌کننده و چای‌های گوناگون. وپ.

بوی = بوی؛ ~ چیداو = بوی کردن؛ ~ ذنداو = بوی دادن؛ ~ یتاو = آمدن بوی؛ بد ~ = بوی بد؛ بشهند ~ = بوی خوب؛ خینس ~ = بوی تند.

بیداو = گم شدن.

بیدچن = گم شده، مفقود.

بیبنتاو = روان کردن، ارسال کردن.

بیبندے = بیشتر.

بیبندے = بیشتر.

بیک = بیک، امیر.

ببگم = ۱- ببگم (دختر یا زن امیر، رئیس)؛ ۲- اسم خاص مٲ؛ ببگم، ببگم ماه، شاه ببگم، گل ببگم، قریون ببگم، عسل ببگم، نظر ببگم.

بیل بناب = با بیل تپیدن (خاک).

بیل = بیل.

بیمار = بیمار.

بیوده = بیهوده.

بیوه = بیوه

بے داد ۱ = بی پدر.

بے داد ۲ = بیداد، ظالم، ستمگر.

بے سیم = بی سیم.

بے شمار = بی شمار.

بے بناج = بی پروا، بی غم.

بے بنرم = بی شرم.

بے غلج = بی تشویش، بی غم.

بے کار = بیکار.

بے کاره = بیکاره.

بے کارے = بیکاری.

بی، قیمت = نرخ، قیمت؛ مم کتاب اند مم ~ خوند؟ = قیمت این کتاب چند است؟.

بے = علامه نفی؛ بی، بدون؛ بے آب = بی بی آب؛ بے گناه = بی گناه؛ بے بنرم = بی شرم.

بیار = دیروز.

بیاض، بیاز = کتابچه و دفتر سفید نا نوشته؛ دایم هر تنهن نقشتاو خه فهدزاد، شاعر یا اندپن و بٲ شعریں بیاض ته نقشت = در قدیم، کسانیکه نوشتن را یاد داشتند، اشعار شاعران را در بیاض نوشته میکردند.

بیجک = بیجک. لفظ هندی است بمعنی آنچه سوداگران قیمت خرید جنس با تمامی اخراجات محصول و کرایه و غیره نوشته نزد خود نگاهدارند تا هنگام فروخت آن ملاحظه نموده سود و منفعت سوای از جمع و سرمایه خود بگیرند. بلیط صرافان و سوداگران. و نوشته یادداشت در خرید و فروخت و معاملات سوداگری. (ناظم الاطباء). قطعه کاغذی که فروشنده جنس نوع کالا و کمیت آنرا در آن یادداشت کند و بخریدار دهد. فاکتور. حواله یا قبض رسیدی غالباً در کاغذی به قطع کوچک. دخ.

بیدے، بیدردے، بیددے = بهتر، بهتر تر.

بیر پای = زیر زمینی، انبار خانه.

بیر میدے = قسمت پاهین کمر.

بیر، بیربج = بستره.

بیر ۱ = جای خواب.

بیر ۲ = زیر.

بیر جهسک = کسیکه با ابروی ترش نگاه میکند.

بیر-زیر = سنگ آسیاب از زیر (سنگ آهک).

بیربج = بستره.

بیرے = آشکار، راست؛ هر چیز فد، ~ لو = هر چیزیکه باشد، راست بگو.

بیرین = زیر.

بیریورم = چموس با تل نا خم شده.

بیفتاو=کار آمدن، ممکن بودن؛ دو ماه ندے کار دم
پید تے بیفت= دو ماه کار بالای این پل ممکن
بود؛ یو و ایش-ته یم اند نه بافت، پید ته یو= آن کاه
در آنجا ممکن نیست که باشد، می پوسد. دهڈ
ساخت کار بن ته نه بهفن= این قسم کار بکار
نمی آیند.
بیگ مازیج= سفالگر.
بیگ= صرف سفالی به اندازه پیاله شیر چای و
خورد تر.
بیل-بیلک= گپ، مکالمه.
بیم= بیم، خوف.
بیمناک= بیمناک.
بینخک= قسمت آخری سوته چراغ.
بیوتاو= گریه گردن، فغان کشیدن.
بیود= خارش (بینی).
بیونه= تضمین، پول پیش پرداخت برای تضمین.
بییبت= بهشت.